

اشاره‌ای به مردم‌شناسی در ادبیات مکتوب و ادبیات شفاهی

کاظم سادات اشکوری

مردم‌شناس و عضو سابق مرکز مردم‌شناسی ایران

چکیده

در این مقاله به ضرورت تألیف کتابی در زمینه مردم‌شناسی ادبیات تأکید و ردپای مردم‌شناسی در شعر گذشته، البته تنها با طرح موضوع و ارائه مثال، دنبال شده است.

در ادامه به تأثیر ادبیات شفاهی در ادبیات مکتوب و نیز راهیابی نمونه‌هایی از ادبیات مکتوب به میان مردم، به اختصار، پرداخته شده است.

چون به ادبیات شفاهی، در مقایسه با ادبیات مکتوب، کمتر توجه شده، از این رو در این مجال نیز، در حد امکان و فرصت، به ویژگیهای شاخه‌های گوناگون ادبیات شفاهی و کارکردهای هر یک از آنها، البته بسیار موجز و مختصر، اشاره شده است.

واژگان کلیدی: ادبیات مکتوب، ردپای مردم‌شناسی، شعر گذشته، ادبیات شفاهی، شاخه‌ها، ویژگیها و کارکردها.

مقدمه

ادبیات مکتوب ما، با سابقه هزارساله‌اش، میراثی است که نه تنها پشتوانه عظیم فرهنگی بلکه رودخانه‌ای بزرگ است که می‌توان از شاخابه‌های آن به تناسب برای پرورش و رویش نهالهای گوناگون، بهره گرفت؛ از این رو نگرستن به این ادبیات از دیدگاه مردم‌شناسی اگر هم تا حدودی تازگی داشته باشد، به یقین عجیب به نظر نمی‌رسد.

ادبیات شفاهی، اما، مقوله‌ای دیگر است، چرا که با مردم‌شناسی پیوندی دیرینه دارد به گونه‌ای که نه تنها فولکلوریست که مردم‌شناس نیز نمی‌تواند از آن غفلت کند.

اگر چه نگارنده، چنان که از عنوان مقاله پیداست، به سبب مجال و دانش اندک، درباره مردم‌شناسی در ادبیات مکتوب و ادبیات شفاهی به اشاره‌ای اکتفا کرده اما باب بحثی را گشوده است که می‌تواند ادامه یابد، و حاصل آن بی شک روزنه‌ای خواهد بود برای تماشای گستره‌ای از مفهومی‌های گوناگون ناشناخته.

فراتر از مقدمه

چنین به نظر می‌رسد که در زمینه مردم‌شناسی ادبیات بررسی چندانی صورت نگرفته، در حالی که در زمینه جامعه‌شناسی ادبیات کتابهای بسیاری ترجمه و تألیف شده است. به آسانی نمی‌توان گفت که این موضوع چرا تاکنون به محدوده مطالعاتی پژوهشگران راه نیافته است.

می‌گویند، با بررسی آثار اونوره دوبالزاک و همین طور فئودور داستایوسکی می‌توان تاریخ اجتماعی قرن نوزدهم فرانسه و روسیه را نوشت. اگر چنین است پس می‌توان با تأمل در شعر و نثر گذشته و معاصر ما کتابی در زمینه مردم‌شناسی ادبیات تألیف کرد.

بسیاری از کتابهای تاریخی و جغرافیایی، به ویژه سفرنامه‌ها، منابع مهم مردم‌شناسی به شمار می‌آیند و در آنها به نوع زندگی و آداب و رسوم اقوام ایرانی اشاره شده است. در این زمینه - البته - پژوهشهایی صورت گرفته اما ردپای مردم‌شناسی در دیوان شاعران به ندرت دنبال شده است. هر چند نادیده گرفتن گنجینه‌ای که ما را با گذشته آشنا می‌کند پذیرفتنی نیست، اما تأمل و تفحص در آن آثار هم کاری نه چندان آسان است. به یک معنا "مردم‌شناسی ایران در صورتی

می‌تواند حق مطلب را ادا کند که دفتر تحقیقاتش به دیباچه‌ای از ذخائر گنجینه ادبیات این مرز و بوم آراسته باشد" (روح‌الامینی ۱۳۵۷، صص ۳۸-۳۷). پس حق این است که به این موضوع، هر چند گذرا، اشاره شود.

گفتنی است که، به محض اینکه از ادبیات گذشته و ارتباط آن بامسائل اندیشگی امروز سخن به میان می‌آید، بی‌درنگ چنین استدلال می‌کنند که، مردم‌شناسی، برای مثال، علمی است جدید و نمی‌توان روشهای تحقیق آن را در شیوه‌های زندگی گذشتگان اعمال کرد. در این صورت این سؤال مطرح می‌شود که، آیا جامعه و اجتماع هم جدیدند و آیا در زمانهای دور خانواده و ازدواج و گروههای قومی و اجتماعی و آداب و مناسک و... وجود نداشته‌است؟ و اگر وجود داشته ظهور و بروز آنها را در کجا باید جست و جو کرد؟ من عقیده دارم چون شکل‌های گوناگون نوشتاری در آن زمانها نبود، در واقع شاعر وظیفه داستان نویسی، مقاله‌نویسی، پژوهشگر و... را بر عهده داشت؛ از این رو می‌توان با بررسی شعر گذشتگان به نکته‌های بسیاری در زمینه مردم‌شناسی پی برد.

وقتی فرخی سیستانی نزد خواجه عمیدالسعد رفت و قصیده‌ای خواند و خواجه شعراو را پسندید، به او گفت: امیر در داغگاه است. "قصیده‌ای وصف داغگاه کن" تا تورا پیش امیر ببرم. فرخی چنین کرد. بخشی از قصیده فرخی در وصف داغگاه در واقع گزارشی است که شبیه مقاله‌های توصیفی مردم نگارانه امروز است.

قصیده فرخی با این مطلع است: چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار / تا آنجا که گوید:

از پی داغ آتشی افروخته خورشید وار	بردر پرده سرای خسرو پیروز بخت
گرم چون طبع جوان و زرد چون زرعیار	برکشیده آتشی چون مطرد دیبای زرد
هریکی چون ناردانه گشته اندر زیر نار	داغها چون شاخهای بسد یاقوت رنگ
مرکبان داغ ناکرده قطار اندر قطار	ریدکان خواب نادیده مصاف اندر مصاف
باکمند اندر میان دشت چون اسفندیار...	خسرو فرخ سیر بر باره دریا گذر
گشت نامش بر سرین و شانه و رویش نگار	هرکرا اندر کمند شست بازی در فکند
شاعران را بالگام و زائران را بافسار	هرچه زین سوداغ کرد از سوی دیگر هدیه داد

(نظامی عروضی ۱۳۴۱، صص ۶۳-۶۱)

یا حکیم شیرازی، از شاعران متأخر، در شعری بامطلع / برخیز و فراهم کن اسباب
زمستانه / آرایش و تزیین اتاق را برای نشستن و استراحت این گونه شرح می دهد:

... وانگاه به هر گوشه بگشای یکی بستر
پس بر سر هر بستر پشمینه پتو گستر
و ندر سر هر بستر نه بالشکی پُر پُر
و ندر سر هر بالش دو بالش کوچکتر
چو نانکه چو بنشینى اندازه شود با سر

تاگاه تمایل پشت نا زاردت از دیوار...

و نیز آماده کردن "غلیان" را این گونه :

پس خادم غلیان را فرمای که برخیزد
وان زرد مَعَطْر را با آب بیامیزد
وان لعبت چینی را آبی به شکم ریزد
پس آتش آهسته بر سرش برانگیزد
آرد به سخنش اما چندانکه بنستیزد

و آرد به تو بسپارد با خوبترین هنجار

(زرین کوب ۱۳۶۳، ص ۴۳۳)

از طرفی تأثیر ادبیات مکتوب یارسمی در ادبیات شفاهی و همین طور تأثیر ادبیات
شفاهی در ادبیات رسمی از موضوعاتی است که کمتر به آن توجه شده است. برای مثال، مولانا
جلال الدین مولوی دریای بی کران معارف و حقایق خویش را از طریق افسانه با مردم در میان
گذاشته است و همین طور تجلی افسانه‌ها در شاهنامه فردوسی فراوان است. به نظر می رسد که
داستانهای مثنوی در بین مردم رواج داشته و مولوی آنها را به نظم کشیده و در پایان هر داستان
برداشتهای عرفانی خود را گنجانده است. فردوسی هم همین طور. درست است که گفته می شود
فردوسی متن شاهنامه را از متنهای قبل از خود گرفته اما چه بسا آن متنها از مردم گرفته شده باشد.

این نوع افسانه سرایی خواه پهلوانی، اسطوره‌ای، و خواه عاشقانه ریشه در فرهنگ عامه داشته و به نظر می‌رسد مردم آنها را ساخته‌اند و بعد وارد ادبیات شده است. دیگر اینکه مثلثایی که از مصرع‌ها و بیت‌های شاعران در بین مردم رواج پیدا کرده، آیا نخست مردم آنها را به کار می‌برده‌اند و بعد به شعر شاعران راه یافته یا به عکس؟

باری، می‌گویند، ادبیات و مردم‌شناسی دو مقوله جدا از هم‌اند، آری به یک معنا چنین است، اما وجه تشابه آنها هم کم نیست و نیز تأثیر متقابل آنها. چون این موضوع بسیار گسترده است از این رو به همین اشاره و به اصطلاح طرح نظر در این مختصر اکتفا می‌شود.

متأسفانه به ادبیات شفاهی، در مقایسه با ادبیات مکتوب، توجه چندانی نشده در حالی که ادبیات شفاهی پیش از ادبیات مکتوب وجود داشته است. داستان‌پردازی را، خواه به نظم و خواه به نثر، می‌توان متأثر از قصه‌گویی دانست؛ برای اینکه پیدایش افسانه‌ها را به روزگاری نسبت می‌دهند که انسان در برابر تمامی پدیده‌های طبیعی احساس ضعف می‌کرد و "دوران شکل‌گیری و صورتبندی افسانه‌ها و اساطیر" به زمانی مربوط می‌شود که می‌توان آن دوران را "فقدکامل ایمنی" نامید و نیز "هرچه به نظر آنان (اقوام ابتدایی) "اسرارآمیز" و پر راز و رمز می‌نمود به "اسطوره" تبدیل شد" (م. لوفلر - دلاشو ۱۳۶۴، ص ۱۴۶).

درباره قدمت افسانه‌ها این نکته نیز گفتنی است که، قصه‌گو قصه‌اش را با یکی بود، یکی نبود / غیر از خدا هیچ کس نبود، آغاز می‌کند که یعنی انگار قبل از شکل گرفتن زندگی، قصه و افسانه وجود داشته است. با این توضیح آیا نمی‌توان ادبیات شفاهی را، به یک معنا، مادر ادبیات مکتوب دانست و آیا می‌توان تأثیر متقابل این دو را نادیده گرفت؟

اصطلاحها و تعبیرهای مردم می‌توانند در غنای زبان رسمی نقش داشته باشند و ترانه‌ها و افسانه‌ها می‌توانند ادبیات رسمی را پربارتر کنند. در ادبیات ما نمونه‌های فراوان به چشم می‌خورد که نویسندگان و شاعران به حکایتها و تمثیلهای مردم روی آورده‌اند و اثر خود را با آنها چاشنی زده‌اند.

حال که چنین است و از ارزش و اهمیت ادبیات شفاهی کمتر سخن گفته شده است، در این مختصر به این موضوع نیز اشاره می‌شود.

ادبیات شفاهی را در برابر ادبیات مکتوب به کار می‌برند. ادبیات مکتوب نوشتارهایی است که از راه کتابت از زمانهای دور تا امروز آمده است و نویسندگان و گویندگان شناخته‌ای دارد،

اما ادبیات شفاهی به اصطلاح "سینه به سینه" به مارسیده است و راویان و سرایندگان شناخته‌ای ندارد.

ادبیات شفاهی را به افسانه، ترانه، ضرب‌المثل، لالایی، متل، چیستان و امثال آن تقسیم کرده‌اند، اما بهتر است گفته شود، ادبیات شفاهی بیان‌گفتاری و آوازی را در برمی‌گیرد و می‌توان آن را به دو گروه اصلی قصه و ترانه عامیانه تقسیم کرد و بعد به انواع کوچکتر فرعی از قبیل ضرب‌المثل، چیستان و اصطلاحها.

قصه عامیانه بخش بزرگی از سنت‌های شفاهی منثور را تشکیل می‌دهد و در میان انواع ادبیات شفاهی دارای جایگاه ویژه‌ای است.

در قصه عامیانه، که می‌توان گفت غنی‌ترین شاخه ادبیات شفاهی است، داستانهای اسطوره‌ای، افسانه‌های پریان، داستانهای خیالی، داستانهای تاریخی، داستانهای مسخره و خنده‌دار، حکایت‌های مربوط به حیوانات و امثال آن رامی‌توان یافت. از ویژگیهای قصه عامیانه حادثه‌آفرینی و خلق فضاهای تخیلی ویژه است که شنونده را به مکانهای ناشناخته می‌برد و از راز و رمزهایی پرده برمی‌دارد. و نیز گاهی جنبه پندآموزی دارد و جدال خیر و شر و نیکی و بدی در آن مطرح می‌شود و ورود به دنیای آرمانی، به گونه‌ای که آنچه در زندگی واقعی بعید به نظر می‌رسد در قصه عامیانه به حقیقت می‌پیوندد.

ترانه عامیانه هم که با موسیقی می‌آمیزد، هم از محیط و معیشت نشانه‌ها دارد و هم دارای زبان و بیان ویژه است.

"از ویژگیهای ترانه عامیانه سادگی بیان و روانی کلام است به نحوی که برای درک آن نیاز به تأمل نیست و به آسانی قابل فهم است. شاید بتوان سادگی و کوتاهی ترانه را به نوعی با ارزش وقت در جامعه روستایی مربوط دانست؛ که درچنان جامعه‌ای نه نیاز به گفتار دو پهلو و پیچیده است و نه وراجی و روده‌درازی خریدار دارد" (سادات اشکوری ۱۳۷۵، ص ۲۰). البته واقع‌گرایی را نیز از ویژگیهای ترانه‌های عامیانه باید به شمار آورد.

ضرب‌المثلها، اما، در نظم دهی خانواده، و جامعه نقش ویژه‌ای به عهده دارند که گاهی فرد پا به سن نهاده‌ای با به کار بردن ضرب‌المثلی دو نفر را باهم آشتی می‌دهد و کدورت از دل آنها می‌زداید. به یک معنا می‌توان گفت که در جامعه ایرانی، به ویژه جامعه روستایی، خواه در محفل خانوادگی و خواه در جمع غیر خانوادگی، برای فرد خاطی و یا کسی که به وظیفه خود در

قبال خانواده و اجتماع عمل نکرده، ضرب المثل در حکم یک اصل قانون است. با به زبان آمدن ضرب‌المثلی گاهی دعوایی فیصله می‌یابد و یافرد خاطی به وظیفه خود آشنا می‌شود.

چیستانها که اغلب سرگرم کننده‌اند و در اوقات فراغت، به ویژه در شب نشینی‌ها، به کار می‌روند، بیشتر جنبه تصویری دارند و در آنها "تصاویر تصویری است و متأثر از دانش مردمانی فاقد بینش عالمانه..." (سادات اشکوری ۱۳۶۸، ص ۲۷۹). در این شاخه از ادبیات شفاهی نیز اثر محیط و معیشت به چشم می‌خورد.

گذشته از اینها کارکردهای گوناگون ادبیات شفاهی را نباید از یاد برد. "... ادب عامه"، به ویژه شکل‌های قصه و حکایت و چیستان، بجز نقشی که در سرگرم کردن مردم دارند، و این از کارکردهای پیدا و آشکار ادب عامه است، کارکردهای دیگری هم دارند که مهمترین آنها نقشهای آموزشی، نظم دهی، روانشناسی و ثبات دهی به فرهنگ است..." (بلوکباشی ۱۳۵۶، صص ۲۱۰-۲۱۲).

ادبیات شفاهی از عمق اجتماع برخاسته است. این ادبیات که از رنج و درد و کار و معیشت مردم نشانه‌ها دارد، نه تنها به مردم، به معنای عام، وابسته است بلکه در ادبیات مکتوب نیز رسوخ کرده و به زبان و بیان ناموران عرصه ادب، به معنای خاص، راه یافته است. تأثیر متقابل ادبیات شفاهی و ادبیات مکتوب را در تداول عام نیز می‌توان شاهد بود: آنجا که استناد به قول معروف می‌شود، از اندیشه‌مندی سخن به میان می‌آید که به امور و مسائل حیات اشراف دارد اما کسی نامش را نمی‌داند و این شخص وابسته به فرهنگ عامه است، و آنجا که به قول فلان و بهمان استناد می‌شود، از اندیشه‌مندی که متعلق به فرهنگ خاصه است نام برده می‌شود که سخنش مشابهتی با سخن فرد ناشناس فرهنگ عامه دارد.

بنابراین اگر ردپای مردم‌شناسی را در ادبیات مکتوب دنبال می‌کنیم، بدان جهت است که در ادبیات شفاهی، به سبب آمیختگی آن با مردم‌شناسی، این کار به آسانی امکان‌پذیر است چرا که مردم‌شناسی با آن دارای پیوندی دیرینه است.

باری، چون هر یک از نکته‌های عنوان شده در این مقاله بحثهای مفصلی را می‌طلبد، از این رو نگارنده امیدوار است در فرصتی دیگر این بحثها را پی‌گیرد یا دست کم این مقاله سبب شود تا اهل فن موضوع مورد بحث را دنبال کنند.

نتیجه

۱. با بررسی نظم و نثر گذشته می توان کتابی در زمینه مردم شناسی ادبیات تألیف کرد.
۲. ردپای مردم شناسی در متنهای منشور گذشته کم و بیش دنبال شده اما در این زمینه انگارتاکنون به متنهای منظوم (دیوان شاعران) مراجعه نشده است؛ از این رو تأمل در دیوان شاعران برای پژوهشگر این امکان را فراهم می کند که به نکته های تازه ای دست یابد.
۳. ادبیات شفاهی و ادبیات مکتوب از هم متأثر شده اند. نه تنها شکل های گوناگون ادبیات شفاهی، بلکه مفاهیم آنها نیز به ادبیات مکتوب وارد شده و نیز مثلها و اصطلاحها و تعبیرهایی از ادبیات مکتوب در میان مردم رواج یافته است.
۴. با شناخت بیشتر ادبیات شفاهی و کارکردهایش در جامعه به نکته های اجتماعی و فرهنگی بسیاری می توان پی برد.

مآخذ

- بلوکباشی، علی (۱۳۵۶)، فرهنگ عامه، وزارت آموزش و پرورش، تهران.
- روح‌الامینی، محمود (۱۳۵۷)، گردشهر با چراغ در مبان‌ی انسان‌شناسی، کتاب زمان، تهران.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳)، سیری در شعر فارسی، مؤسسه انتشارات نوین، تهران.
- سادات اشکوری، کاظم (۱۳۷۵)، ترانه‌های عامیانه، نمونه‌هایی دلکش از سراینده‌گان ناشناخته، گیله‌وا، شماره ۳۹، صص ۲۰ - ۲۱.
- سادات اشکوری، کاظم (۱۳۶۸)، کنار تندیس واره‌ها درنگ کنیم، کتاب به نگار، به کوشش علی دهباشی، صص ۲۸۴-۲۷۸، تهران.
- م. لوفلر-دلاشو (۱۳۶۴)، زبان رمزی افسانه‌ها، ترجمه جلال ستاری، انتشارات توس، صص ۲۸۴-۲۷۸، تهران.
- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی (۱۳۴۱)، چهارمقاله، به اهتمام محمد معین، کتابخانه ابن‌سینا، تهران.